

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«مع تأيد ذلك بنقل الإجماع عن السيد عميد الدين، و ظاهر المبنى المتقدم عن الإيضاح أيضاً: عدم الخلاف في عدم اعتبار الرضا من الطرفين، و إنما الخلاف في أن البقاء اختياراً مفارقةً اختياريةً أم لا.»

خلاصه مطالب گذشته

مرحوم شیخ (اعلی الله مقام الشریف) فرموده‌اند: در وادی نظر فتوا می‌دهیم به اینکه در ما نحن فيه خيار هر دو باقی است؛ هم خيار کسی که به اکراه از مجلس عقد خارج شده و هم خيار کسی که مختار است و در مجلس عقد باقی مانده است.

اما بعد فرموده: با تأمل و دقت در این ادله‌ای که بیان کردیم، می‌بینیم که این ادله ناتمام است و نتیجه گرفته‌اند که در باب سقوط خيار مجلس، رضایت هر دو لازم نیست و اگر افتراقی حاصل شود و رضایت یکی از دو طرف هم باشد، این مقدار در سقوط خيار مجلس کافی است.

تعارض صحیحہ فضیل و روایت حاکی از فعل امام (علیه السلام)

بعد این مطلب را به دنباله تمسک به صحیحہ فضیل بیان کرده و فرموده: صحیحہ می‌گوید: «لا خيار لهما بعد الرضا منهما» باید هر دو راضی باشند، اما روایتی که فعل امام (علیه السلام) را روایت کرده، روایت دلالت دارد بر این که اگر یکی از آن دو به لزوم بیع راضی باشد، این مقدار در سقوط خيار مجلس کافی است، اعم از اینکه دیگری رضایت داشته باشد به لزوم بیع یا نداشته باشد.

تقدم روایت حاکی از فعل امام (علیه السلام)

بعد فرموده: در اینجا قاعده عام و خاص را جاری نمی‌کنیم و نمی‌گوییم که: صحیحہ فضیل خاص است و باید مخصص برای روایتی که فعل امام (علیه السلام) را حکایت کرده واقع شود، به دلیل اینکه در ما نحن فيه این روایت حاکی به فعل امام (علیه السلام)، ظهورش از صحیحہ فضیل اقوی است و در قانون عام و خاص هم گفتیم: اینکه خاص را بر عام مقدم می‌کند، به خاطر این است که دلالت خاص قوی‌تر است، اما اگر موردی پیدا کردیم که دلالت عام قوی‌تر بود، در آنجا عام را بر خاص مقدم می‌کنیم.

در بحث امروز دو سه مطلب دیگر به عنوان مؤید برای اصل مسئله، یعنی اینکه در باب خیار مجلس، رضایت هر دو دخالتی در سقوط خیار مجلس ندارد و اگر رضایت احدهما هم باشد کافی است، پیام کرده‌اند.

مؤید اول: اجماع

مؤید اول اجماعی است که سید عمید الدین (ره) آن را ادعا کرده، که فقها ادعا دارند که اگر بیعی واقع شد و احدهما به اختیار خودش از مجلس عقد بیرون رفت، یعنی اگر به لزوم بیع رضایت داد و از مجلس بیرون رفت، اجماع داریم به اینکه با افتراق احدهما خیار هر دو ساقط می‌شود.

مؤید دوم: انحصار مبانی مسئله در دو نزاع توسط فخر المحققین (ره)

مؤید دوم این است که از آن مبانی که از فخر المحققین (ره) بیان کردیم، که فرموده: نزاع در مسئله مبتنی بر این است که آیا اکنون اربعه را باقی می‌دانیم یا نه؟ آیا افتراق را یک امر ثبوتی می‌دانیم یا اعم از ثبوتی و عدمی؟ که فخر المحققین (ره) مبانی مسئله را منحصر در این دو نزاع قرار داده‌اند، که از این معلوم می‌شود که در افتراق رضایت احدهما کفایت می‌کند و در این اختلاف وجود ندارد، برای اینکه اگر در این مسئله هم اختلاف وجود داشت، باید فخر المحققین (ره) بگوید: یکی از مبانی مسئله در افتراق مثبت خیار مجلس این است که آیا رضایت هر دو به لزوم معتبر است یا رضایت احدهما کافی است؟ در حالی که می‌بینیم که فخر المحققین (ره) چنین چیزی را مطرح نکرده است.

پس این مطلب کاشف از این است که این مطلب در بین فقهاء مسلم بوده است، که در افتراق مسقط خیارین، یعنی خیار هر دو، هم خیار مکره هم خیار مختار، رضایت احدهما کافی است.

مؤید سوم: تفریع مرحوم علامه (ره)

مؤید سوم تفریع مرحوم علامه (ره) است، که بعد از اینکه مسئله را عنوان کرده، فرموده: «فالاقرب ثبوتُ خیار الباقي»، این آدمی که به اختیار خودش در مجلس عقد نشسته، خیارش ساقط است، بعد تفریع کرده و فرموده: «فیسقط خیار الاول»، خیار اولی، یعنی مکره هم که به اکراه از مجلس عقد خارج شده، ساقط می‌شود.

این تفریع مشروط بر این است که رضایت احدهما در افتراق مسقط خیار مجلس کافی باشد، والا اگر رضایت احدهما کافی نباشد، به چه دلیل مرحوم علامه (ره) این تفریع را بیان کرده‌اند.

به عبارت دیگر مرحوم علامه (ره) تفریع را به صورت یک امر مسلم ذکر کرده و فرموده: خیار باقی ساقط است، «فیسقط خیار الاول»، در حالی که اگر در مسئله اعتبار رضایت احدهما، در بین فقهاء اختلاف باشد، باید در این تفریع هم به آن خلاف و اختلاف اشاره می‌شد، یعنی مرحوم علامه (ره) می‌فرمود: اگر رضایت احدهما کافی باشد، «فیسقط خیار الاول» و اگر رضایت هر دو لازم باشد، خیار خودش ساقط است، اما خیار مکره که رضایت باطنی ندارد ساقط نیست. اما مرحوم علامه (ره) در تفریع اشاره به چنین خلافتی نکرده، که این کاشف از این است که چنین خلافتی در بین فقهاء وجود ندارد.

مرحوم شیخ طوسی(ره) در خلاف فرموده: «لو اکرهما او احدهما علی التفرّق بالابدان»، اگر هر دو یا احدهما را بر تفرق به ابدان مکره کردند، اما ممنوع از تخیر نیستند و می‌توانند «فسخت» بگویند، «بطل خیارهما او خیار من تمکن من ذلک» خیار هر دو یا خیار کسی که تمکن از تخایر دارد ساقط است.

مستشکل به شیخ(ره) گفته: اگر رضایت احدهما را در سقوط خیارین، یعنی خیار مکره و مختار، در ما نحن فیه کافی باشد، در جایی که مختار قدرت دارد بر اینکه فسخت بگوید، اما نگفت، معلوم می‌شود که راضی به لزوم است، پس باید خیار هر دو ساقط شود، در حالی که شیخ طوسی(ره) فرموده: ممکن است که قائل شویم که «خیار مَنْ تمکن من ذلک» ساقط است، یعنی شیخ طوسی(ره) بین خیار متمکن که همان مختار است و خیار مکره تفکیک کرده است.

اشکال مستشکل این است که این تفکیک بین خیار متمکن و مکره، قرینه بر این است که رضایت متمکن در سقوط خیار خودش مؤثر است و دخلی در ساقط کردن خیار مکره ندارد.

پس این اشکال بر شیخ(ره) می‌شود که فرموده: ظاهر عبارات فقهاء این است که خلاقی در این مسئله وجود ندارد، در حالی که از عبارت شیخ(ره) تفکیک بین الخیارین را استفاده کردیم، که دلیل بر این هست که بعضی قائل‌اند که رضایت احدهما در سقوط خیارین کفایت نمی‌کند.

پاسخ شیخ(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در اینجا باید عبارت مرحوم شیخ(ره) را توجیه کرده، تا اینکه گرفتار این اشکال مستشکل نشویم، که معنایی را برای عبارت شیخ طوسی(ره) بیان کرده و بعد مؤیدی هم برای این معنا ذکر می‌کنند.

معنای کلام شیخ طوسی(ره)

مرحوم شیخ طوسی(ره) فرموده: «بطل خیارهما او خیار مَنْ تمکن من ذلک»، که شیخ انصاری(ره) فرموده: اگر «خیار مَنْ تمکن من ذلک» را به خیار متمکن به تنهایی معنا کنیم، این اشکال مستشکل پیش می‌آید، یعنی اگر بگوییم: شیخ طوسی(ره) خواسته بگوید: «خیار مَنْ تمکن من ذلک»، یعنی خیار خصوص متمکن ساقط است، مفهومش این است که خیار مطرح ساقط نیست.

اما یک معنای دیگری برای آن بیان می‌کنیم که «خیار مَنْ تمکن من ذلک»، یعنی به نحو لا به شرط نسبت به خصوص متمکن، یعنی می‌گوییم: در اینجا در مسئله دو حیث است؛ یکی حیث تمکن و اکراه است و یکی هم حیث تلازم، که این «خیار مَنْ تمکن من ذلک»، یعنی خیار متمکن از حیث تمکن ساقط است، اما خیار غیر متمکن، یعنی خیار مکره از نظر تمکن ساقط نیست، ولی از نظر ملازمه ساقط است.

در اینجا بایع مکره و مشتری متمکن از تخایر است، که می‌گوییم: اینکه شیخ طوسی(ره) فرموده: خیار متمکن ساقط است، مفهومش این است که خیار غیر متمکن از حیث تمکن ساقط نیست، چون او مکره هست، اما چون بین خیار مکره و خیار متمکن تلازم وجود دارد، از حیث تلازم خیار مکره هم ساقط است.

مثل اینکه بگویید: دو خیار در این معامله است، که بایع از نظر خیار اول، خیار ساقط نیست، اما از نظر خیار دوم خیارش ساقط است، که در اینجا هم همین طور است و دو حیثیت داریم؛ یکی حیثیت تمکن و عدم تمکن و دوم حیثیت ملازمه، اما اینکه خیار مکره به خاطر عدم تمکن ساقط نیست، منافات ندارد که به خاطر تلازم ساقط باشد.

ما ملازمه را به عنوان اصل موضوعی گرفته و می‌گوییم: چون در سقوط خیار این ملازمه هست، که مرحوم شیخ(ره) هم ملازمه را از باب غایت استفاده کرده و فرموده: اینکه در روایت خیار مجلس آمده، «از افتراق فلا خیار بینهما» این افتراق غایت برای خیارین است، که اگر غایت محقق شود، هر دو خیار ساقط است، لذا مرحوم شیخ(ره) از همین که این غایت برای هر دو است، ملازمه را استفاده کرده‌اند.

مؤیدی بر تعین این معنی

بعد مؤیدی آورده‌اند که اگر کلام شیخ طوسی(ره) را این چنین معنا نکنیم، لازمه‌اش تخصیص در کلام شیخ طوسی(ره) است به دلیل این که کلام شیخ طوسی(ره) که فرموده: «او خیار من تمکن من ذلک»، عمومیت دارد، یعنی چه در جایی که هر دو نفر غافل از خیار مجلس باشند و چه غافل نباشند، در حالی که همه فقهاء، از جمله شیخ طوسی این فتوا را داده‌اند که در جایی که هر دو نفر نسبت به خیار مجلس غافل یا جاهلند، در اینجا دیگر تمکن و عدم تمکن دخالت ندارد و بین متمکن و مکره فرقی وجود ندارد و هر دو خیارشان ساقط می‌شود.

اگر از فقهاء از جمله شیخ طوسی(ره) سؤال کنیم که مثلاً بایع و مشتری معامله کردند، بعد بایع به اکراه از مجلس عقد خارج شد، ولی مشتری مختار است، اما هر دو نسبت به خیار مجلس جاهل یا غافلند، به طوری که اگر اکراهی هم در کار نبود، نمی‌توانست از خیار مجلس استفاده کند، چون نسبت به خیار مجلس جاهل یا غافل بوده است.

در اینجا اگر از شیخ طوسی(ره) سؤال کنیم، دیگر نمی‌فرماید: خیار متمکن خیار ساقط است، بلکه می‌گوید: خیار هر دو ساقط است.

شیخ(ره) فرموده: اگر بخواهیم کلام شیخ طوسی(ره) را بر ظاهرش باقی بگذاریم و بگوییم: «خیار من تمکن من ذلک فقط»، ظاهرش این است که خیار متمکن فقط ساقط می‌شود، نتیجه‌اش این است که کلام ایشان را به این مورد تخصیص بزنیم.

بعد شیخ(ره) فرموده: در ما نحن فیه دوران بین تخصیص و رفع ید از ظاهر است، که رفع ید از ظاهر، یعنی این معنایی که برای کلام شیخ طوسی(ره) بیان کردیم، اولی است از این که کلام را تخصیص بزنیم.

فرض اکراه بر بقاء در مجلس عقد

بعد شیخ(ره) عکس مسئله را بیان کرده و فرموده: اگر احدهما را بر بقاء اکراه کنند و دیگری به اختیار خودش از مجلس خارج شود، اگر بنا بر مبانی فخر المحققین(ره) جلو بیابیم، که فرموده: آیا اکوان باقی است یا نه؟ و آیا افتراق ثبوتی است یا اعم از ثبوتی یا عدمی؟ بنا بر همه‌ی مبانی که فخر المحققین(ره) بیان کرده، یک فعل ثبوتی در اینجا محقق شده، یعنی دیگری بلند شده و از مجلس حرکت کرده، پس خیار هر دو ساقط می‌شود.

بعد فرموده: بنا بر آن مبانی که برای اقوال بیان کردیم، همه آن اقوال اربعه و همه آن اختلافات در اینجا هم می‌آید، اما شیخ(ره) فرموده: در مسئله قبلی فتوایمان بر این شد که خیار هر دو ساقط می‌شود، که اینجا این فتوا دیگر محکم‌تر هست و می‌گوییم:

خيار هر دو قطعاً ساقط است.

تطبيق عبارت

«مع تأيد ذلك بنقل الإجماع عن السيد عميد الدين»، از اين «مع» شروع کرده و سه مؤيد آورده‌اند که لازم نيست که در افتراقی که می‌خواهد مسقط خيار باشد، هر دو راضی به لزوم بيع باشند، که سقوط خيارين به سبب تفرق یکی از آن دو به نقل اجماع تايد می‌شود، که سيد عميد الدين (ره) ادعای اجماع کرده بر اینکه خيار ثابت است.

«و ظاهر المبني المتقدم عن الإيضاح أيضاً: عدم الخلاف في عدم اعتبار الرضا من الطرفين»، مؤيد دوم اين است که ظاهر کلام فخر المحققين (ره) که گذشت اين است که خلافي نيست در اینکه رضایت هر دو طرف معتبر نيست، که عرض کردیم که فخر المحققين (ره) مبانی را آورده، بنا بر اینکه اکوان باقی است یا نه، افتراق ثبوتی است یا اعم از ثبوتی و عدمی، اما ديگر نگفته که: یکی از مبانی اختلاف اين است که آیا رضایت هر دو معتبر است یا رضایت احدهما کافی است، پس معلوم می‌شود که رضایت احدهما را کافی می‌داند.

«و إنما الخلاف في أن البقاء اختياراً مفارقةً اختياريةً أم لا.»، فقط فرموده: خلاف در اين است که بقاء اختیاری، آیا اين مفارقت هست یا نه؟ که اگر افتراق را ثبوتی بدانیم، اين مفارقت نيست، ولی اگر اعم از ثبوتی یا عدمی بدانیم، مفارقت اختیاری هست.

«بل ظاهر القواعد أيضاً: أن سقوط خيار المكره متفرع على سقوط خيار الماكث»، مؤيد سوم اين است که ظاهر قواعد اين است که سقوط خيار مکره متفرع بر سقوط خيار ماکث، يعنی کسی که در مجلس مکث کرده و باقی مانده است، «من غير إشارة إلى وجود خلاف في هذا التفرع»، بدون اینکه اشاره کند که در اين تفریع اختلاف هست، لذا علامه (ره) فرموده: «فالأقرب سقوطه فيسقط خيار الاول»، که با فاء تفریعه آورده است، لذا شيخ (ره) فرموده: علامه (ره) بدون اشاره به اين خلاف تفریع آورده، که اگر در کفایت رضایت احدهما اختلاف بود، بايد علامه (ره) اين گونه می‌فرمود که: «فالأقرب ساقط» خيار باقی ساقط است، بعد بفرماید: اگر رضایت احدهما را کافی بدانیم، خيار مکره هم ساقط می‌شود، اما اگر کافی ندانیم، خيار مکره باقی است. اما می‌بينيم که اشاره به چنين مطلبی نفرموده است.

مرحوم شيخ (ره) هم فرموده: «و هو الذي ينبغي»، يعنی اين حرف که رضایت احدهما کافی است، حرف خوبی است، «لأن الغاية إن حصلت سقط الخياران»، برای اینکه اگر غایت حاصل شود، خيار هر دو ساقط است، «و إلاً بقيا»، والا اگر حاصل نشود، خيار هر دو باقی است.

«فتأمل»، اشاره دارد بر اینکه ممکن است اين غایت به نحو توزیعی باشد، يعنی در «البيعان بالخيار ما لم يفترقا»، اين «ما لم يفترقا» را مثل عام استقراقي توزیع کرده و بگوئيم: هر کدام از مجلس عقد افتراق پیدا کردند، خيار همان آدم فقط ساقط است، دلیلی نداريم که اين غایت به نحو مجموعی باشد، بلکه ممکن است غایت به نحو توزیعی باشد.

بعد مرحوم شيخ (ره) در اینجا دچار اين اشکال شده که اینکه فرموده: رضایت احدهما کافی است و در اين مسئله خلافي بين فقهاء نيست، پس با عبارت شيخ طوسي (ره) در خلاف چه می‌کنيم؟ که در خلاف فرموده: «بطل خيارهما، او خيار من تمکن»، که اين ظهور در تفکیک بين خيار متمکن و خيار مکره دارد، که تفکیک مشروط بر اين است که بگوئيم: رضایت متمکن فقط در سقوط خيار خودش به درد می‌خورد، اما در سقوط خيار مکره به درد نمی‌خورد، که شيخ (ره) برای توجیح اين عبارت فرموده: «و عبارة الخلاف المتقدمة»، عبارت خلاف که قبلاً گذشت، «و إن كانت ظاهرة في التفكيك بين المتبايعين في الخيار»، ولو ظهور در تفکیک بين متبايعين در خيار دارد، «إلا أنها ليست بتلك الظهور»، الا اين که اين عبارت را نمی‌توانيم بر اين ظهورش

محفوظ نگه داریم، «لاحتمال إرادة سقوط خيار المتمكن من التخيير»، به دلیل احتمال اراده سقوط خيار متمكن از تخيير، که تنها خيار وی ساقط است، «من حيث تمكّنه مع قطع النظر عن حال الآخر»، از حيث تمك و با قطع نظر از حال مكره، که مفهومش این است که خيار مكره از حيث عدم تمكّن ساقط نیست، «فلا ينافي سقوط خيار الآخر»، پس منافاتی ندارد که خيارش از باب دیگری ساقط گردد، اما نه از باب عدم تمكّن، «لأجل التلازم بين الخيارين من حيث اتّحادهما في الغاية»، بلکه چون بين دو خيار تلازم هست، برای اینکه غایت هر دو یکی است، که اگر غایت حاصل شد، خيار هر دو ساقط می‌گردد و اگر حاصل نیست، خيار هر دو ثابت است.

شيخ(ره) فرموده: اگر این کار را بکنیم، یک مویدی هم دارد، که «مع أنّ شمول عبارته لبعض الصور التي لا يختصّ بطلان الخيار فيها بالمتمكّن ممّا لا بدّ منه»، این عبارت الا و لابد شامل صوری هم می‌شود، که سقوط خيار در این صور مختص به متمكن نیست، «كما لا يخفى على المتأمل».

«و حملها على ما ذكرنا: من إرادة المتمكّن لا بشرط»، حمل عبارت شيخ طوسی(ره) بر آنچه که ذکر کردیم، از اراده خصوص متمكن، که نسبت به اینکه خصوص متمكن باشد، لا بشرط است، یعنی منافات ندارد که خيار مكره هم ساقط شود، «لا إرادة خصوصه فقط»، اما نه به شرط اراده خصوص متمكن، که به شرط شيء است، «أولى من تخصيصها ببعض الصور»، این معنا اولی است از اینکه عبارت شيخ طوسی(ره) را بر ظاهرش حفظ کرده و بعد به بعضی از صور تخصیص بزنیم.

فتلخص که در عبارت شيخ طوسی(ره) طبق معنای ظاهر عبارت باید مرتكب تخصیص شویم و طبق معنای شيخ انصاری(ره) باید از ظاهر رفع يد کنیم، یعنی مرتكب تجوز شویم، که دوران امر بين تخصیص و تجوز است، اما اینکه در معالم گفته‌اند: «إذا دار الأمر بين تخصيص و التجوز و التخصيص أولى»، این حرف‌ها مال قدماست، ولی متأخرین هیچ کدام از این حرف‌ها را قبول ندارند، بلکه گفته‌اند: باید در هر موردی به خصوص آن نگاه کنیم، «إذا دار الأمر بين التخصيص و النص، إذا دار الأمر بين التخصيص و التغيير، بين التخصيص و التجوز»، باید ببینیم ظهور کدام قوی‌تر است؟ ظهور هر کدام قوی‌تر بود، آن را می‌گیریم.

شيخ(ره) در اینجا با این قرائنی که در دستش هست، تجوز را اختیار کرده و بعد فرموده: شاید اختلاف شيخ طوسی(ره) ریشه‌ای باشد، یعنی اصلاً اینکه غایت این دو خيار تفرق هست را قبول ندارد، «و لعلّ نظر الشيخ و القاضي إلى أنّ الافتراق المستند إلى اختيارهما جعل غايةً لسقوط خيار كلّ منهما»، یعنی چه بسا نظر شيخ طوسی و قاضی(قدس سرهما) به این است که افتراق مستند به اختیار آن دو را غایت برای سقوط خيار هر کدام قرار داده، یعنی به صورت توزیعی است و نه اینکه افتراق برای خيارین باشد، «فالمستند إلى اختيار أحدهما مسقطٌ لاختاره خاصّةً»، این «فالمستند» موصوفش محذوف است، یعنی «فالافتراق المستند»، یعنی این افتراق مستند به اختیار یکی از آن دو هست، لذا تنها مسقط خيار خودش هست.

شيخ(ره) فرموده: «و هو استنباطٌ حسنٌ»، این استنباط خوبی هست، «لكن لا يساعد عليه ظاهر النصّ»، اما ظاهر نص این است که این غایت برای مجموع است، که اگر غایت محقق شود، برای هر دو است و اگر محقق نشود، برای هیچ کدام نیست.

«ثمّ إنّّه يظهر ممّا ذكرنا حكم عكس المسألة»، از آنچه گفتیم حكم عكس مسئله هم روشن می‌گردد، «و هي ما إذا أُكِّره أحدهما على البقاء ممنوعاً من التخيير»، و آن این است که یکی از متبایعین را بر بقاء اكره كنند، در حالی که ممنوع از تخيير هم هست، «و فارق الآخر اختیاراً»، و حال آنکه طرف مقابل اختیار دارد، که در اینجا چون یکی حرکت کرده، افتراق ثبوتی مسلماً حاصل شده است، «فإنّ مقتضى ما تقدّم من الإيضاح من مبنى الخلاف»، این روشن است اما مقتضای آن مبانی و اقوالی که شيخ(ره) از ایضاح بیان کرده، «عدم الخلاف في سقوط الخيارين هنا»، عدم خلاف در سقوط هر دو خيار است، «و مقتضى ما ذكرنا من مبنى الأقوال جريان الخلاف هنا أيضاً»، و مقتضای آنچه در اینجا از مبانی اقوال ذکر کردیم این است که خلاف در اینجا هم

وجود دارد.

«و كيف كان، فالحكم بسقوط الخيار، عليهما هنا أقوى كما لا يخفى.»، حال چه مبانی فخر المحققین (ره) و چه مبانی اقوالی که ذکر کردیم درست باشد، حکم به سقوط خيار در اینجا اقوی است، چون در اینجا به اختیار خودش حرکت کرده، که قطعاً افتراق هست، اما در مسئله قبلی کسی به اختیار خودش باقی است، که این باقی مشکوک بود که بتوانیم به آن افتراق بگوییم.

مسئله بعد فرع آسانی است که شیخ (ره) فرموده: اگر فرض کنید که بایع را در این مدرسه بر اخراج از مجلس عقد اکراه کرده‌اند، مثلاً وی را حرم بردند، بعد در حرم اکراهش زائل شد، شیخ طوسی (ره) فرموده: وقتی اکراهش زائل می‌شود، خيار مجلس دارد و این خيار مجلسش، تا به هم خوردن مجلس زوال اکراه امتداد پیدا می‌کند و اگر از آن مکان خارج شد، خيار مجلسش به هم می‌خورد، اما مادامی که در آن مکان باقی مانده، خيار مجلسش باقی است.

مرحوم شیخ (ره) این حرف شیخ طوسی (ره) را نپذیرفته و فرموده: بلکه اگر بگوییم: خيار مکره باقی است، یا کسانی که گفته‌اند: باقی است، وقتی که اکراه زائل شد، این خيار مجلس دارد، اما چه دلیل داریم بر اینکه مجلس زوال مانند مجلس عقد است، دلیلی بر این معنا نداریم، لذا اصل خيار باقی است، حال در اینجا باید فوراً از خيارش استفاده کند یا متراحياً دو قول وجود دارد.

«مسألة لو زال الإكراه»، اگر اکراه زایل گردید، «فالمحكي عن الشيخ و جماعة: امتداد الخيار بامتداد مجلس الزوال»، محکی از شیخ طوسی (ره) و خماعتی این است که مادامی که مجلس زوال اکراه امتداد دارد، خيار هم هست، «و لعلّه لأنّ الافتراق الحاصل بينهما في حال الإكراه كالمعدوم»، حال دلیل شیخ طوسی (ره) شاید این باشد که چون این افتراقی که بین این دو در حال اکراه است، كالمعدوم است، «فكأنهما بعد مجتمعان في مجلس العقد»، این را «بعد» نخوانید، «بعد» به ضم به معنای هنوز است، یعنی كان وقتی که اکراه زائل می‌شود، گویا هنوز مجلس عقد است و متبايعان در آن مجتمع هستند، «فالخيار باقٍ»، پس خيار باقی است، مادامی که مجلس زوال امتداد دارد.

شیخ (ره) اشکال کرده و فرموده: «و فيه: أنّ الهيئة الاجتماعية الحاصلة حين العقد قد ارتفعت حسّاً»، مجلس عقد را بر شما معنا کرده و گفتیم که: مجلس عقد، یعنی آن هیئت اجتماعی‌ای که در حین عقد حاصل است، که آن هیئت قطعاً به هم خورده است، «غاية الأمر عدم ارتفاع حكمها و هو الخيار بسبب الإكراه»، نهایتاً کسانی که گفته‌اند: مکره هنوز خيار دارد، باید بگویند که: حکمش، یعنی حکم هیئت اجتماعی که خيار است، به سبب اکراه باقی است.

«و لم يجعل مجلس زوال الإكراه بمنزلة مجلس العقد.»، و دلیلی نداریم روایتی که مجلس زوال اکراه را به منزله مجلس عقد باشد، که این ردّ بر شیخ طوسی (ره) است.

بعد شیخ (ره) فرموده: «و الحاصل: أنّ الباقي بحكم الشرع هو الخيار»، آنچه که به حکم شرع باقی است، تنها خيار است، «لا مجلس العقد»، اما مجلس عقد باقی نیست، «فالنصّ ساكتٌ عن غاية هذا الخيار»، لذا نص، یعنی «البيعان بالخيار»، دیگر نمی‌تواند غایت این خيار را برای ما بیان کند.

ایشان فرموده: «فلا بدّ إمّا من القول بالفور كما عن التذكرة»، هر جا که دلیل بر اصل خيار باشد، اما بر اینکه این خيار تا چه زمانی است؟ مثل خيار غبن دلیلی نداشته باشیم، در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ یا باید قائل به فور شویم، که تا اکراه زائل شد، باید بگوییم: «فسخت» و یا اگر راضی است، که هیچ، همان گونه که در تذکره این را بیان کرده، «و لعلّه لأنّ المقدار الثابت يقيناً لاستدراك حق المتبايعين»، و چه بسا این فور بودن به مقداری است که یقیناً خيار ثابت است، که این مقدار است برای

استدراک یعنی جبران حق متبایعین است.

«وإِذَا مِنَ الْقَوْلِ بِالتَّرَاخِي إِلَى أَنْ يَحْصَلَ الْمَسْقُطَاتُ»، و یا قائل به تراخی شویم، تا اینکه یکی از مسقطات دیگر از مسقطات خیار مجلس حاصل شود، «لَا تَصْحَابُ الْخِيَارِ»، که استصحاب خیار دلیل برای قول به تراخی است. بعد فرموده: «وَالْوَجْهَانِ جَارِيَانِ فِي كُلِّ خِيَارٍ لَمْ يَظْهَرْ حَالُهُ مِنَ الْأَدْلَةِ»، این دو وجه، یعنی فوریت و تراخی، در هر خیاری که حالش از ادله روشن نشود، یعنی اصل خیار مسلم باشد، اما حالش از نظر امتداد زمان مشخص نباشد، این دو وجه جاری است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين